

بررسی درون‌مایهٔ وطن در اشعار ملک‌الشعراء بهار و حافظ ابراهیم

وحیده نوروززاده چگینی*
الهام مریمی**

چکیده

محمدتقی بهار و حافظ ابراهیم از معروف‌ترین شاعران ایران و مصر هستند که کمتر کسی با اشعار آن‌ها ناآشناست. شاعرانی مردمی که دل در گرو وطن داشتند و هدفشان آزادی و سربلندی میهنشان بود. آن‌ها از اینکه کشورشان را در دست استبداد و حکومت‌های بیگانه می‌دیدند، دلشان به درد می‌آمد و سعی می‌کردند با حداکثر توانایی خود، درد دل خود را با زبان شعر به گوش خاص و عام برسانند. با توجه به وطن‌پرستی بهار و حافظ ابراهیم، در این مقاله کوشیدیم که در کنار بیان مختصری از زندگی و سبک شعری این دو شاعر، درون‌مایهٔ وطن و ملی‌گرایی را از خلال اشعارشان بیابیم و با مقایسهٔ دیدگاه‌های آن دو نشان دهیم که شاعران مردمی با هر زبان و دین و فرهنگی که باشند، باز هم در عشق به وطن و بی‌زاری از تسلط بیگانه همدل و هم‌زبان هستند.

کلیدواژه‌ها: ملک‌الشعراء بهار، حافظ ابراهیم، وطن، آزادی.

* محقق پسادکتری قطب علمی تحقیق در متون حکمی و عرفانی v.norouzzadeh@yahoo.com
** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی maryami_elham20@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۴

مجلهٔ مطالعات و تحقیقات ادبی، بهار و تابستان ۱۳۹۲، شمارهٔ ۱۷

۱. مقدمه

با جست‌وجو در ادبیات هر ملت می‌توان روشنفکرانی را یافت که در کنار سرودن شعر یا نویسندگی، جامعه‌شناسانی آگاه و با بصیرت نیز بوده‌اند و علاوه بر غنی کردن زبان و ادبیات، تاریخ اجتماعی روزگار خود را نیز زنده نگه داشته‌اند و هم ادیبان و محققان ادبیات به آن‌ها افتخار می‌کنند و مایه مباهات تاریخ‌نویسان و جامعه‌شناسان نیز هستند.

ادبیات پر است از غم‌ها و شادی‌ها و شکست‌ها و پیروزی‌ها و آرزوها و ناکامی‌های مردم؛ مردمی که با افکار و عقاید و رفتارشان، موجب برانگیختن شاعران و نویسندگان شده‌اند و آن‌ها هم، خواسته یا ناخواسته، مسائل اجتماعی را وارد گنجینه زبان و ادب خود کردند. پس اثر ادبی به پایگاه اجتماعی و موقعیت کاری و رابطه اقشار مختلف مردم با نویسندگان یا شاعر برمی‌گردد که با بررسی دقیق این آثار می‌توان به مفاهیمی چون پیوند ساختارهای جمعی محیط و قالب فکری شاعر و نویسنده، تحولات اجتماعی و اقتصادی، تفکر رایج زمان و نظام حاکم، سیاست و کشورداری حاکمان و ارزش‌های اخلاقی پی‌برد. ولادیمیر ژدانف در باب پیوند ادبیات و جامعه‌شناسی گفته است: «ادبیات را باید در پیوند جدایی‌ناپذیر با زندگی اجتماعی برپایه زیربنای عوامل تاریخی و اجتماعی‌ای که بر نویسنده تأثیر گذاشته‌اند در نظر گرفت» (اسکارپیت، ۱۳۷۴: ۱۳) و به تعبیر ملک‌الشعراء بهار: «ما برای اینکه حالت روحیه سعدی را بشناسیم، ناچاریم حالت روحیه عصری را که ادیب ما در آن زندگی می‌کرده است بشناسیم» (دهقانی، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

بررسی آثار ادبی از این دیدگاه به دو صورت انجام می‌شود. گروهی از جامعه‌شناسان ادبیات به بررسی جزئیات یک اثر ادبی می‌پردازند تا از طریق نشانه‌های آن جامعه و دگرگونی‌هایش را بررسی کنند و گروهی دیگر اثر را پدیده‌ای اجتماعی می‌دانند و معتقدند ساختارهای ذهنی سازنده اثر با ساختارهای ذهنی فرد یا گروه اجتماعی مطابقت دارد. ما در این مقاله کوشیدیم به هر دو شیوه توجه کنیم. به این معنا که هم از طریق نشانه‌هایی که این دو شاعر در آثارشان دارند، روزگار آن‌ها را بشناسیم، هم اینکه ساختار ذهنی آن‌ها و نیز وضعیت جامعه معاصر آن‌ها را با هم مقایسه کنیم. سوم اینکه ثابت کنیم بعضی مصادیق فکری همچون وطن‌دوستی و ملی‌گرایی در نهاد آدمیان و در هر جامعه‌ای مصداق دارد و در نهایت اینکه یکی از دلایل ماندگاری آثار این دو شاعر را انتخاب موضوع اجتماعی و درون‌مایه آن بدانیم که نه تنها در زمان خود بلکه در تمام روزگاران توجه مردم را برمی‌انگیزد. البته در این کار نگاهی نیز به ادبیات تطبیقی داشتیم. زیرا از فواید ادبیات

تطبیقی، آشنا و نزدیک کردن میراث فکری ملت‌ها و شیوهٔ اندیشه‌ورزی آن‌هاست (غنیمی هلال، بی‌تا: ۲۵؛ ندا، ۱۹۹۱: ۲۸) و می‌توانیم از این طریق نزدیکی دو ملت و اندیشهٔ شاعر را اثبات کنیم.

دربارهٔ ملک‌الشعراء بهار و اشعار و کتاب‌های او بسیار سخن رفته است، اما کمتر پیش آمده که اشعار او با اشعار شاعران غیرایرانی مقایسه شود. برای نمونه مقاله‌ای با نام «بررسی تطبیقی نظریهٔ شعری محمدتقی بهار و ابراهیم القادر المازنی» در مجلهٔ نقد/دبی به چاپ رسیده است. یا در مقالهٔ «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های سیاسی بهار و شوقی»، نگارندگان ثابت کرده‌اند که بهار و شوقی دارای مضامین مشترکی بودند که ساخت فکری هر دو مبتنی بر تشجیع مردم در احراز هویت ملی در راستای سیادت وطن بوده است. در مقالهٔ دیگری با نام «بهار و شوقی در گذرگاه مفاهیم و معانی» نوشتهٔ مهدی ممتحن، اشعار این دو شاعر با هم مقایسه شده است، تفاوت‌ها و تشابه‌ها مطرح شده، اما تأثیرپذیری آن‌ها اثبات نشده است. حافظ ابراهیم نیز مانند احمد شوقی یکی از معروف‌ترین شاعران ملی مصر است که توانایی شاعری‌اش را در خدمت عشق به وطن درآورده است. با مطالعاتی که در اشعار او داشتیم، به این نتیجه رسیدیم که مضامین مشترک در اشعار او و بهار بسیار است و به دلیل مواجه شدن با وضعیتی مشابه، دیدگاه‌های مشترکی پیدا کرده‌اند، اما به دلیل موقعیت متفاوت اجتماعی آن‌ها در برخی موارد اختلاف‌نظرهایی دارند. از این‌رو پس از بیان خلاصه‌ای از زندگی و سبک شعری آن‌ها به سراغ مقایسهٔ مضامین وطن و ملی‌گرایی در شعر آن‌ها می‌رویم و اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران و مصر را از زبان آن‌ها بیان می‌کنیم.

۲. معرفی ملک‌الشعراء بهار

۲.۱. زندگی

محمدتقی بهار، ملقب به ملک‌الشعراء، شاعر، ادیب، سیاستمدار و روزنامه‌نگار ایرانی است. بهار را می‌توان به زعم بسیاری از ادبا و محققان، بزرگ‌ترین قصیده‌سرای اجتماعی فارسی دانست (فرشیدورد، ۱/۱۳۷۵: ۳۷۰). او پسر محمد کاظم صبوری، ملک‌الشعراء آستان قدس رضوی است که در سال ۱۳۰۴ ه. ق. در مشهد به دنیا آمده است. پس از مرگ پدر بهار، به فرمان مظفرالدین‌شاه لقب ملک‌الشعراء به پسر واگذار گردید. او فعالیت‌های سیاسی و

مطبوعاتی‌اش را از سال‌های جوانی آغاز کرد و در طی سال‌ها، روزنامه‌هایی چون *نوبهار* و *تازه بهار* و مجله *دانشکده* را منتشر کرد. این نشریات از بهترین‌های آن زمان بودند که هر کدام به دلیل انتقادهایی که به حکومت و دخالت بیگانگان در امور کشور می‌کردند، توقیف شدند.

ملک‌الشعراء بهار پس از استقرار مشروطیت به مشروطه‌خواهان پیوست و شش دوره نمایندگی مجلس شد. در پایان دوره ششم، از سیاست کناره گرفت و سال‌ها استاد دوره دکتری ادبیات دانش‌سرای عالی و دانشکده ادبیات بود. او به علت پیوستن به مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان چندبار تبعید و زندانی شد که سال‌های زندان و تبعید از پربهره‌ترین سال‌های زندگی ادبی او بوده است. بعد از شهریور ماه ۱۳۲۰ ه.ش. مدتی به وزارت فرهنگ منصوب شد، اما دوران وزارت او چند ماهی بیش نپایید. بهار در دوره پانزدهم هم به نمایندگی مجلس انتخاب شد و به مجلس رفت، اما به سبب مبتلا شدن به بیماری سل برای معالجه به سوئیس سفر کرد. پس از معالجه در ۱۳۲۸ ه.ش به ایران بازگشت و در اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ ه.ش. درگذشت.

۲.۲. بهار و اوضاع سیاسی و اجتماعی

بهار بدون تردید یکی از شعرای بزرگ دوره مشروطه، بلکه از بزرگ‌ترین گویندگان تاریخ ادب پارسی است. او در شعر فارسی به چنان جایگاه والایی دست یافت که کمتر کسی از گویندگان هم‌روزگارش توانست بدان دست یابد. هیچ‌یک از شاعران اجتماعی آن دوران نتوانسته‌اند مانند بهار شعر را در مقام شایسته‌ای نگاه دارند. «آثار تجدد و تنوع در بیشتر اشعار او در لفظ و معنی آشکار است و به این تعبیر بهار را می‌توان از پیشروان تجدد ادبی امروز ایران خواند، اما در شیوه شعر قدیم، باید او را احیاکننده بزرگ سنت‌های شاعران کهن در روزگار ما شمرد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۰: ۳۲۴). از این‌رو مورد حسد حاسدان قرار گرفت و در جواب آنان اشعار بسیاری سرود:

خود چه کسند این گروه وین سخنانشان که مرد	در بر اهل سخن نامی از ایشان برد
کیست کز اینان مرا شعر فرستد به وام	کیست که شمع و چراغ زی مه تابان برد

(بهار، ۱۳۷۸: ۵۴)

او هم مرد سیاست بود و هم مرد ادب. در عین حال که در متن جریان‌های سیاسی ایران و جهان قرار داشت، به نقد و تحلیل این جریان‌ها پرداخته و آن‌ها را در اشعارش گنجانده است. شعر بهار «در عین حفظ موازین و مقررات سنت و استفاده معتدل از زبان روز، بیشتر استعداد نفوذ در میان مردم را داشت» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۸۷). بهار نیز همانند دیگر

شعرای دورهٔ مشروطه همواره دل‌نگران وطن بود و بهترین ستایش‌ها را از آزادی و وطن در قصاید خویش آورده است:

ای خطهٔ ایران مهین، ای وطن من ای گشته به مهر تو عجیب جان و تن من
ای عاصمهٔ دنیی آباد که شد باز آشفته کنارت چو دل پر حزن من
(همان: ۱۷۷)

او به اوضاع زمان خود مشرف است و به تمامی وقایع اشاره می‌کند:

اندرین کشور که خادم را ز خائن فرق نیست رشوه نگرفتن عذابست ای مشارالسلطنه
(همان: ۲۴۷)

پاریس از انگلستان یاری جست حق سیاست کلمانسو را
(همان: ۲۳۰)

حتی از فتح ورشو به دست آلمان‌ها نیز می‌نویسد:

قیصر گرفت خطهٔ ورشو را درهم شکست حشمت اسلو را
جیش تزار را یرشش بگسیخت چون داس باغبان علف خو را
دیبری نمانده کز یرشی دیگر مسکف ز کف گذارد مسکو را
روس آنکه در لهستان چنگالش بر تافت دست چندین خسرو را
(همان: ۲۳۰)

۳.۲. ویژگی‌های شعری بهار و مضامین آن‌ها

بهار به قصیده بسیار علاقه‌مند است و تشبیه‌های زیبایی در توصیف طبیعت دارد. «در تغزل‌ها و تشبیه‌هایش شکوه و استواری آهنگ رودکی با شیرینی و سادگی بیان فرخی همراه است» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۳۱۴).

بهار از بیشتر بحرهای رایج فارسی استفاده کرده است. البته برخی بحرهای رایج در زبان عربی هم در قصاید او دیده می‌شود. برای مثال در قصیده‌ای بحر «مقتضب مثنی مطوی مقطوع» را، که در اشعار عربی رایج است، به کار برده است:

کبر و سرکشی تا چند ای سلالهٔ انسان حال آخرین بنگر، ذکر اولین برخوان
(بهار، ۱۳۷۸: ۲۴۰)

او هرگونه تجدد در ادبیات را می‌پذیرد، ولی سعی می‌کند اصول و سنت‌های قدیمی را حفظ کند. «او از یک سو شیفتهٔ نمونه‌ها و یادگارهای شعر قدیم است و از سوی دیگر از تحوّل زمان و مقتضیات روزگار بی‌خبر نیست. به همان سبک و زبان و آهنگ گویندگان قدیم سخن می‌گوید و باین‌همه میل دارد روش‌های جدید را با اصول شعر کهن سازش دهد» (حاکمی، ۱۳۸۰: ۳۷). بیشتر اشعار آغاز جوانی بهار، که ملک‌الشعراء آستان قدس

رضوی بود، زمینه‌های مدح داشت؛ مانند: مدح امام هشتم، مدح پیامبر(ص)، مدح مظفردین‌شاه و... و بهار در آن اشعار از استادان قدیم شعر فارسی پیروی می‌کرد. مثلاً قصیده‌ای به مطلع زیر را به سبک قدما در ۱۸ سالگی در مدح مظفردین‌شاه سروده است:

ایا نسیم صبا ای برید کارآگاه ز طوس جانب ری این زمان بیما راه
بیر پیامی از چاکران درگه قدس به آستان ملک شهریار کارآگاه
(بهار، ۱۳۷۸: ۳۶)

او بسیار تحت تأثیر شاعران سبک خراسانی بوده است. مثلاً قصیده‌ای با مطلع زیر را به تأثیر از قصیده معروف رودکی می‌سراید:

به کام من بر یک چند گشت گیهان بود که با زمانه مرا عهد بود و پیمان بود
(همان: ۵۱)

در پایان قصیده چنین می‌گوید:

بدان طریق بگفتم من این چکامه که گفت «مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود»
چنان فزونی زان یافت رودکی به سخن کز آل سامان کارش همه بسامان بود
حدیث نعمت خود زان گروه کرد و بگفت «مرا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود»
کنون بزرگی و نعمت مرا ز خدمت توست اگر فلان را نعمت ز خون بهمان بود
(همان: ۵۳)

زبان بهار نیز ساختار سبک خراسانی را دارد که به آن هنجارگریزی زمانی گویند (صفوی، ۱۳۸۳: ۵۰). او الفاظ ساده و عامیانه را در ترکیبات کهن خراسانی جای داده است. او با اطلاع و آفری که از زبان فارسی داشت، به خلق ترکیبات جدید پرداخته است. باین‌حال ساختار قدیم افعال در اشعار او مشهود است:

چندان برفت کش رهیان و ملازمان گشتند بی‌توان و بمانند بی‌شتاب
(بهار، ۱۳۷۸: ۳۹)
کرم شب‌تابک از آن تابش خود بیم کند که بتواند بودن به یکی جای مقیم
(همان: ۴۹)

زبان بهار ساختی کهنه دارد، به همین دلیل از واژگان کهن عربی استفاده کرده است. ترکیبات او نیز همچون شاعران گذشته است. باین‌حال وقتی به اشعار وطن‌پرستانه‌اش می‌رسد، زبانی نو می‌یابد و از واژگانی چون وطن، آزادی، جمهوری و... استفاده می‌کند:

به تعلیم قشون اندر ولایات مهیبا تلگرافات و شکایات
ز جمهوری اشارات و کنایات ز ظلم شاه و دربارش روایات
(همان: ۳۱۰)

در پایان این قسمت بهتر است به آثار او نیز اشاره کنیم: ۱. دیوان/اشعار که شامل انواع قالب‌های شعری است. ۲. تاریخ/حزب سیاسی ۳. تصحیح برخی متون کهن؛ مانند تاریخ

سیستان، تاریخ بلعمی و... ۴. سبک‌شناسی که در سه جلد درباب سبک‌شناسی نثر نوشته شده است. خود بهار به بی‌نظیری آثار خود اشاره می‌کند:

ز علم سبک‌شناسی کسی نبود آگاه
شد این علوم ز من شهره در جهان ادب
نگاه کن به مقالات من که هریک هست
به فن پرورش اجتماع، جان ادب
بود یکی ز صد آثار من تصور نثر
که کس نیافت چنین گوهری ز کان ادب
(همان: ۵۳۴)

۳. معرفی حافظ ابراهیم

۱.۳. زندگی

محمدحافظ ابراهیم در دیروط از توابع اسیوط مصر به دنیا آمد. «نه حافظ ابراهیم و نه شخص دیگری تاریخ دقیق تولدش را نمی‌دانند» (الجندی، بی‌تا: ۱۶). از این‌رو برخی این تاریخ ۱۸۷۰ (الزیات، بی‌تا: ۵۰۴) یا دیگری ۱۸۷۱ عنوان کرده‌اند. او در خانواده‌ای که پدر مصری و مادر ترک بود متولد شد. حافظ بعد از مرگ پدر با مادر به قاهره رفت و در خانهٔ دایی‌اش به درس و مطالعه و شعر پرداخت. در همان سنین امثال و نوادر بسیاری از شعر قدیم و جدید جمع کرد؛ بعد از مدتی شغل وکالت را برای ادامهٔ زندگی پذیرفت و چون ثباتی در این شغل نیافت، به مدرسهٔ نظامی پیوست و افسر ارتش شناخته شد تا هم از تنگ‌دستی‌های یابد و هم چون بارودی خداوندگار شمشیر و قلم گردد. حافظ در سال ۱۸۹۶ در حملهٔ مشترک مصر و انگلیس به‌عنوان افسر به سودان فرستاده شد، اما در آنجا به مشارکت در انقلاب ۱۸۹۹ سودان متهم شد و بعد از این ماجرا او را برکنار کردند؛ «تا اینکه در سال ۱۹۱۱، به دستور وزیر معارف، رئیس بخش ادبی دارالکتب العلمیه شد» (همان: ۵۰۵) و مدتی را در اطمینان و آرامش به سر برد. سال‌ها بعد از روی کار آمدن نخست‌وزیر اسماعیل صدقی و مخالفت او با آزادگان و مجازات ایشان، روحیهٔ حرکت دوباره در او پدیدار شد.

حافظ در فقر و تنگ‌دستی بر روزگار خشم می‌گرفت و به دنبال کمکی بود تا خود را از این پس‌رفتگی نجات دهد. او درد مردمش را به سبب محرومیت و فشار انگلیسی‌ها از نزدیک تجربه و لمس کرد و کوشید با روحیهٔ دفاع از حقوق ملت مصر، بیداری جوانان عرب از خواب غفلت و هشدار همراه تقیه به سودجویان انگلیسی گام بزرگی بردارد. سرانجام در مرداد سال ۱۹۳۲ بر دوش اهل اندیشه و قلم تشییع و در قاهره به خاک سپرده شد (الفاخوری، ۱۹۵۰: ۱۳۸-۱۳۶).

۲.۳. حافظ و اوضاع اجتماعی و سیاسی روزگار او

در وضعیتی که انگلیسی‌ها در پی اشغال مصر بودند و با گماردن حکمرانانی بر نواحی مختلف به مردم فشار می‌آوردند، حافظ سعی داشت خود و ملتش را از این فضای رعب‌آمیز به‌درآورد و درمقابل حوادث پیش‌آمده و پیش‌رو واکنش نشان دهد. توجه به وطن و جوامع عربی و همدردی با مردم مصیبت‌زده جهان‌گویی جزئی از رسالت اوست. «او دوست ملت بود، رفیق فقراء، ثروتمندان و طبقه متوسط جامعه و دوست دانشمندان، او را در هر محیط و هر مکان می‌بینی» (طه‌حسین، ۱۹۶۰: ۱۹۶). به دلیل اتهام شورش برضد نظامیان انگلیسی در سودان تا آخر عمر کارهایش را محدود کرد و محتاطانه عمل کرد، به‌طوری‌که برخی اشعارش را نتوانست منتشر کند، اما برخورد با متجاوزان و غفلت‌زدایی از جنبش عرب را در برنامه خود قرار داد. «او با بسیاری از مردم با گرایش و فرهنگ‌های مختلف در ارتباط بود. او دوستدار تمام مردم بود و از نزدیک با خواسته‌هایشان آشنا بود» (الجنیدی، بی‌تا: ۶۱).

۳.۳. ویژگی‌های شعری حافظ و مضامین آن

وقتی شعر حافظ ابراهیم را می‌خوانیم، از موضوعات و عناوین شعرها پی می‌بریم که چگونه او شاعری مردمی شناخته شده است. «شعر او آمیخته با خوش‌بینی، بدبینی، سکوت و شکایت و دفتری از حوادث روزگار و وطنش است» (نوفل، ۱۴۱۸: ۳۷). شعر او ساده، روان، فصیح و سرشار از هیجان است. در بسیاری از سروده‌هایش با به‌کارگیری زبانی پرشور و پرطنین، هیجان را به خواننده منتقل می‌کند. او با استفاده از شیوه‌ای خطابی در مجامع عمومی برای تحریک عواطف شنوندگان تأثیر گسترده‌ای بر معاصرانش گذاشت. تخیل شعری او ضعیف است؛ چراکه آنچه را اتفاق افتاده و خواهد افتاد به تصویر می‌کشد. اما خوب است از عاطفه شاعر سخن بگوییم. عاطفه سرشار شعر او و اثرگذاری آن در روح خواننده و شنونده نشانه قوت عاطفی شاعر است. «عاطفه حافظ از نوع سرگردانی عشقی و رقت در غزل نیست؛ چون این نوع عاطفه خیلی زود ملال‌آور می‌شود و بهتر است عاطفه را به این ارزانی صرف نکند. مزیت عاطفه او به جهت به‌کارگیری آن در عشق به وطن و جامعه بود» (امین، بی‌تا: ۳۷). حافظ دردهای ملی یعنی فقر، حزن و ظلم را به گوش همگان می‌رساند تا عقل و نفس زعماء و مصلحان را هوشیار کند. سال‌های فقر و تنگ‌دستی پربارترین دوره زندگی او به جهت آفرینش‌های ادبی بوده است. مضامین شعر او همان مضامین سنتی شعر عربی است، اما آنچه مایه شهرت او شده، اشعار سیاسی و اجتماعی

اوست. به گمان او شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و سرودن دربارهٔ مناسبت‌ها و حوادث عمومی وظیفهٔ شاعر است.

حافظ در بسیاری از شعرهای اجتماعی و سیاسی و حتی مرثیهٔ بزرگان، خطاب به انگلیس، اقدامات ناعادلانهٔ حکمرانانش را گوشزد می‌کند و خطاب به مصر و جوانانش، تعهد و التزام را در وضعیتی که ابراز عقیده بسیار محدود و گناه ناممکن بود، به‌روشنی نشان می‌دهد. او در بسیاری از اشعار ملتش را به یاری فرامی‌خواند و کودکان، دانشجویان و زنان را به مسیر درست رهنمون می‌کند. «او خشم و انزجار را در پس تشبیهات و استعارات پنهان نمی‌کند، بلکه قصاید را با کلمات ساده، روان و بدون مطلع غزلی آغاز می‌کند؛ همچون قصاید سیاسی و اجتماعی، چراکه اصل برای شاعر غزل نبوده است» (عبدالملک، ۲۰۰۷: ۱۸۴). کاربرد تهکم و خرده‌گرفتن کنایه‌آمیز از وضع روز، ویژگی مهمی است که دانستن آن ما را در فهم مقصود شاعر کمک می‌کند. حافظ خود را با قیام مردمی همراه می‌کند. «او پی برد که تصریح بدحالی و اقرار به عجز بهتر از فریاد بی‌فایده است. این چنین با گذاشتن پوششی بر چهرهٔ غضب‌آلودش سعی می‌کند با قوی‌ترین شکل ممکن رسالتش را به خوانندگان و شنوندگان منتقل کند. او می‌دانست وقتی با کلمات دشمن خود را به سخره می‌گیرد، چگونه به پیروزی می‌رسد» (همان/۲: ۱۴۹-۱۴۸).

۴. بررسی درون‌مایهٔ وطن در اشعار بهار و حافظ ابراهیم

بسیاری از آثار ادبی هستند که به مفاهیم اجتماعی توجه کرده‌اند، اما فقط آن دسته از آثاری پذیرفته می‌شوند که در زمان مناسب و زمینهٔ اجتماعی خاصی خلق شده باشند. البته موضوع وطن از جمله موضوعاتی است که در هر زمانی می‌تواند مصداق پیدا کند. وطن‌پرستی و ملی‌گرایی اصلی‌ترین درون‌مایهٔ اشعار بهار و حافظ ابراهیم است که مضامینی چون اعتراض به بیگانگان، اعتراض به سران حکومت، انتقاد از اوضاع سیاسی، اقتصادی و... در راستای حس وطن‌پرستی و عشق به میهن بیان شده‌اند. ما براین‌مبنا سعی می‌کنیم در ادامه موضوع وطن و دیگر موضوعات مرتبط با آن را در اشعار این دو شاعر بررسی کنیم.

۴.۱. وطن‌پرستی و ملی‌گرایی

همان‌طور که اشاره کردیم، بیشتر اشعار بهار درباب وصف وطن‌پرستی است. او بارها دربارهٔ اصلاح وطن شعر می‌سراید که یکی از معروف‌ترین آن‌ها این قصیده است:

هر کو در اضطراب وطن نیست / آشفته و نژند چو من نیست...

... فرتوت گشت کشور و او را
 بایسته تر ز گود و کفن نیست
 یا مرگ یا تجدد و اصلاح
 راهی جز این دو پیش وطن نیست
 (بهار، ۱۳۷۸: ۲۳۳)

او همیشه به حفظ اصالت و ملی‌گرایی توصیه می‌کند:

مباش غره به تقلید غریبان که به شرق
 نو شرقی‌ای و به شرق اندرون کمالاتی است
 به هر صفت که برآیی برآی و شرقی باش
 ولی چه سود که غربت فریب تام دهد
 و گرنه دیو به صد قسمت انقسام دهد
 (همان: ۴۵۰)

با مطالعه در سیر زندگی حافظ و دیوان او نیز به مواضعش درمقابل انگلیس، سیاست و وطن عربی پی‌می‌بریم. وطن‌گرایی در شعرهای او نیز بسیار قوی است، «البته فقر و بیچارگی به وطنیات او رنگ‌وبوی بدبینی و ضعف و ناامیدی داده است» (الجنیدی، بی‌تا: ۱۶۸). گاه آن‌قدر یأس و ناامیدی بر او غلبه می‌کرد که در قالب سروده‌ای اذعان می‌داشت که اگر می‌خواهی سعادت‌مند باشی، پس مصری و مسلمان باش:

إِذَا شِئْتَ أَنْ تَلْقَى سَعَادَةً بَيْنَهُمْ
 فَلَا تَكُ مِصْرِيًّا وَلَا تَكُ مُسْلِمًا
 (الجنیدی، بی‌تا: ۳۵)
 إِيَّاهُ يَأْتِي مَدْرَةَ الْقِضَا وَيَأْتِي
 أَنْتَ جَلَادٌ لَا تَنْسَى أَنَا
 قَدْ لَيْسْنَا عَلَى يَدَيْكَ الْجِدَادُ
 (امین، بی‌تا/۲: ۲۲-۲۰)

او در مطلع قصیده دیگری از حمیت وطن و حقوق غضب‌شده آن می‌گوید و با صدای بلند اذعان می‌دارد که هیچ‌گاه کناره‌گیری نخواهد کرد:

حَوْلُوا النَّيْلَ وَاحْجَبُوا الضُّوءَ عَنَّا
 فَشَهِدْنَا ظُلْمًا يُقَالُ لَهُ الْعَدْلُ
 وَإِطْمَسُوا النُّجُومَ وَاحْرَمُونَا النَّسِيمَا
 وَوَدَّأَ يَسْقَى الْحَمِيمِ الْحَمِيمَا
 إِنَّا لَنَ نَحْوَلُ عَنْ عَهْدِ مِصْرٍ
 أَوْ تَرُونَا فِي التُّرْبِ عَظْمًا رَمِيمًا
 (همان/۲: ۱۰۹-۱۰۸)

۴.۲. اعتراض به تسلط بیگانگان

سراسر اشعار بهار رنگ‌وبوی انتقاد و اعتراض به بیگانگان را دارد. اشعار او تاریخ منظوم ایران در زمان مشروطه است. در سال ۱۳۹۰ شمسی، دولت روس تزاری به ایران اولتیماتوم می‌دهد و انقلاب شروع می‌شود. بهار خطاب به هم‌وطنانش این‌گونه می‌سراید:

هان ای ایرانیان! ایران اندر بلاست
 مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
 مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست
 غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست
 برادران شهید! این‌همه سستی چراست؟
 ایران مال شماسست، ایران مال شماسست
 (بهار، ۱۳۷۸: ۲۰۸)

بهار سرانجام خطاب به مردم و سران می‌گوید که وطن در خطر است و اگر همت نکنند، بیگانگان ایران را از چنگ آن‌ها درمی‌آورند:

در ره حفظ وطن تازید الله	بیش از این فتنه میندازید الله
خشم را خاتمه براندازید الله	ای خلایق مددی سازید الله
کان مریض کسل تلخ‌دهن در خطر است	ای وطن خواهان زنهار وطن در خطر است

(همان: ۱۶۹-۱۷۰)

بهار ظلم بیگانگان به خصوص انگلیس را بسیار بیشتر از دیگران می‌داند. به‌طوری‌که وقتی در سال ۱۳۲۰ لشکریان انگلیس و روس ایران را اشغال کردند، چنین می‌گوید:

ظلمی که انگلیس در این خاک و آب کرد	نه بیوراسب کرد و نه افراسیاب کرد
از جور و ظلم تازی و تاتار درگذشت	ظلمی که انگلیس در این خاک و آب کرد

(همان: ۵۵۶)

بهار به اوضاع جهان کاملاً آشناست. او در شعر دیگری به استعمار انگلیس در مصر هم اشاره می‌کند و می‌گوید:

انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی	ز آسیا آواره گردی وز اروپا، پا شوی
چشم‌پوشی با دل صدپاره از سودان و مصر	وز بویر وز کاب، دل برکنده و دروا شوی

(همان: ۵۵۷)

دشمن مضمون مشترک شعر بهار و حافظ ابراهیم است. حافظ ابراهیم هم انگلیس را بزرگ‌ترین دشمن مصر می‌داند. یکی از قصاید معروف او «حادثه دنشوای» است که در جریان این حادثه، عده‌ای از اهالی روستای منوفیه در دادگاه انگلیسی‌ها به اعدام محکوم شدند. «موضوع شعر تیره‌دلی حاکم وقت و تهکم و تمسخر ابراهیم هلباوی و خشم و غضب به این شخص است. او در محاکمهٔ اهالی دنشوای دادستان کل بود» (عبدالله، بی‌تا: ۱۱۸). حافظ این قصیده را خطاب به انگلیس آغاز می‌کند. واژگان او رنگ‌وبوی بدبینی و نوعی تسامح دارد:

إِنَّمَا نَحْنُ وَالْحَمَامُ سَوَاءٌ	لَمْ تُغَادِرِ أَطْوَأَقْنَا الْأَجِيَادِ
لَا تَطْلُقُوا بِنَا الْعُقُوقَ وَلَكِنْ	أُرْشِدُونَا إِذَا ضَلَلْنَا الرَّشَادِ
جَاءَ جِهَانُنَا بِأَمْرٍ وَجِئْتُمْ	ضِعْفَ ضِعْفِيَّةٍ قَسْرَةً وَاشْتِدَادِ
أَيْهَا الْمُدْعَى الْعُمُومِي مَهْلًا	بَعْضُ هَذَا بَلَّغْتَ الْمُرَادِ
فَإِذَا مَا جَلَسْتَ لِلْحَكْمِ فَأَذْكَرْ	عَهْدَ (مِصْر) فَقَدْ شَفِيتَ الْفُؤَادِ

(امین، بی‌تا/۲: ۲۰-۲۱)

او قصیدهٔ دیگری دارد در استقبال از لرد کرومر حاکم دولت انگلیس در مصر که سراسر تعریض و کنایه به سیاست اشغال‌گران و اشاره‌هایی ضعیف به کرامت و حقوق ملت و

اعتراض به کرومر است، البته نه اعتراض علنی، بلکه با تمسخر از اصلاحات و صداقت او سخن می‌گوید:

نَقَلْتُ لَنَا الْأَسْلَاقُ عَنْكَ رَسُولًا بَاتَتْ لَهَا أَحْشَاؤُنَا تَنْلَيْهَا
 مَازَا أَقُولُ وَأَنْتَ أَصْدَقُ نَاقِلٍ عَنَّا وَلَكِنَّ السِّيَاسَةَ تَكْذِبُ
 أَنْتَ الَّذِي يَعْزِي إِلَيْهِ صَاحِبَانَا فِيمَا تُقَرِّرُهُ لَدَيْكَ وَتَكْتُبُهُ
 (همان/۱: ۱۸۳-۱۸۲)

و او را به دوستی با ملتش دعوت می‌کند که البته شاید «شیوه بیان شاعر، احتیاط و دعوت به رفق و مدارا و دوستی است و گاه موضع‌گیری‌های متضادش درمقابل دو گروه یعنی ملت و اشغال‌گران و بیان آراء بدون جانبداری از دیگری باعث شده که بسیاری او را مدافع برخی اعمال انگلیس بدانند» (امین، بی‌تا/۱: ۳۳). جای شکی نیست که فقر و بیچارگی و ترس حافظ نفس او را بیمار کرده و شمیم وطن‌گرایی‌اش را ضعیف کرده است. البته حافظ با اینکه بسیاری از سیاستمداران برجسته مصر به جهت ترس از زندان و حيله‌گری انگلیس جانب مدارا و احتیاط را در پیش می‌گرفتند، در بسیاری مواقع شجاعانه نظر خود را بیان می‌کرد. در سروده‌ای دیگر نظرش را درباره اعمال ناپسند کرومر و انگلیس و غم و اندوه مردم بیان می‌کند:

رمانا صاحب التقریر ظلما بکفران العوارف و الکنود
 بشر أهل مصر بإحتلال یدوم علیهم أبد الأید
 (همان/۲: ۳۳)

اما فریاد شجاعانه شاعر برضد ادعای دروغین انگلیس درباره بی‌طرفی و عدم دخالت در امور مصر را در اشعاری که در اواخر عمر سروده می‌توان شنید. فریادی که جسارت او را بدون هیچ ترس و تقیه‌ای نشان می‌دهد:

قُلْ لِلْمَحَايِدِ هَلْ شَهِدَتْ دِمَاءَنَا تَجْرِي وَهَلْ بَعْدَ الدَّمَاءِ سَلَامٌ
 سَفِكَتْ مَوَدَّتَنَا لَكُمْ وَبَدَأْنَا أَنْ الْحَيَادِ عَلَى الْخِصَامِ لِثَامٌ
 إِنَّا جَمَعْنَا لِلْجِهَادِ صُفُوفَنَا سَنَمُوتُ أَوْ نَحْيَا وَنَحْنُ كِرَامٌ
 لَمْ يَبْقَى فِينَا مِنْ يَمَنِّي نَفْسُهُ بُوَدَادِكُمْ فَوَادِكُمْ أَحْلَامٌ^۷
 (همان/۲: ۱۰۵)

او با استهزاء می‌گوید انگلیس، که برای مبارزه با ظلم و قساوت می‌کوشد و مصر که سعی بر صبر در جهاد دارد و از حرکت و قیام کوتاهی می‌کند، هر دو متألم هستند و ضربه دیده‌اند:

لَا تَذْكُرُوا الْأَخْلَاقَ بَعْدَ حِيَادِكُمْ فَمُصَابِكُمْ وَمُصَابِنَا سَيَانٌ

حَارِبْتُمْ أَخْلَاقَكُمْ لِتُحَارِبُوا
أَخْلَاقَنَا فَتَأَلَّمِ الشَّعْبَانُ^۸
(همان/۲: ۱۰۷)

۴.۳. اعتراض به سران حکومت

بهار در مقایسه با حافظ ابراهیم با صراحت بیشتری سران حکومت را مخاطب قرار می‌دهد و اعتراض خود را بیان می‌کند. برای مثال در اوان مشروطیت خطاب به محمدعلی‌شاه و در نکوهش اعمال مستبدانهٔ او این‌گونه می‌سراید:

پادشاهها ز ستبداد چه داری مقصود که از این کار جز ادبار نگردهد مشهور
چود کن در ره مشروطه که گردی مسجود «شرف مرد به چود است و کرامت به سچود
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود»

(بهار، ۱۳۷۸: ۱۱۳)

یا قصیدهٔ مستزادی که در اواخر سلطنت محمدعلی‌شاه قاجار سروده است در نوع خود بی‌نظیر است:

با شه ایران ز آزادی سخن‌گفتن خطاست	کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست	کار ایران با خداست
شاه مست و شیخ مست و شحنه مست و میر مست	مملکت رفته ز دست
هردم از دستان مستان فتنه و غوغا به پاست	کار ایران با خداست

(همان: ۱۲۷)

حافظ ابراهیم هم در اشعاری خطاب به برخی شخصیت‌های داخلی از آلامش دم می‌زند؛ اینکه تا کی باید در خواب غفلت به سر برد، بیداری و عشق به ملت را در وجود شخصیت بیدار و سوگند یاد می‌کند که تمام اهتمام و آرزویش برای مصر است. با دونه‌متی مردم در تفرقه‌شان احساس نارضایتی و پستی دارد. از سلطان حسین می‌خواهد در امر شورا دقیق و محتاط باشد و به وعده‌های انگلیس اطمینان نکند و معتقد است هر چند حزب ملی در شورا کم‌اند اما افرادی بزرگ‌اند:

لَقَدْ نَصَلَ الدَّجِي فَمَتِي تَنَامُ	أَهْمٌ ذَادَ تَوَمَّكَ أُمُّ هَيْامِ
لَعَمْرِكَ مَا أُرْقَتْ لَغَيْرِ مِصْرٍ	و مَالِي دُونَهَا أَمَلِ يِرَامِ
وَأَنَا قَدْ وَبِنَا وَانْقَسَمْنَا	فَلَا سَعَى هُنَاكَ وَلَا وِئَامُ
فَسَاءَ مَقَامَنَا فِي أَرْضِ مِصْرٍ	و طَابَ لَغَيْرِنَا فِيهَا الْمَقَامِ
حُسَيْنٌ، حُسَيْنٌ أَنْتَ لَهَا فَنَبَّهْ	رَجَالًا عَنِ طَلَابِ الْحَقِّ نَامُوا
فَلَا تَنْقُوا بوعَدِ الْقَوْمِ يَوْمَا	فَإِنَّ سَحَابَ سَاسْتِهِمْ جِهَامُ ^۹

(امین، بی تا/ ۲: ۵۶-۵۳)

۴. توجه به نیازمندی مردم و همدردی با آنها

بهار به نیازمندان جامعه نیز بی توجه نیست. او خطاب به پادشاه می گوید:

در زمستان سالخورده سائلی زار و حزین
چند طفل یخ زده با مادری اندوهگین
بر در دولت سرایت سوده زانو بر زمین
دست های سردشان در خاکروبه ریزه چین
تو به عشرت خفته در مشکوی خویش
از تو برگرداند ایزد روی خویش
(بهار، ۱۳۷۸: ۳۳۹)

و سپس او را اندرز می دهد:

بر فقیران رحم و احسان مایه امنیت است
بر یتیمان لطف و بخشش پشتوان دولت است
(همان: ۳۳۹)

در لابه لای بسیاری از اشعار حافظ ابراهیم هم، از جمله شعرهای اجتماعی، رنگ عاطفه و همدردی به چشم می خورد. تصویر فقر و تنگ دستی گدایان و عطوفت و شفقت برای کمک به دیگران در قالب تشویق و پند با اسلوب خطابی از هنرهای حاذقانه اوست. او صراحتاً از ادای حق فقرا سخن می گوید و اینکه توانمندان هیچ عذری در کمک به نیازمندان ندارند. خطاب به طفل یتیم می گوید:

أیهَا الطِّفْلُ لک البُشری فُقد
قَدَّرَ اللهُ لک البُشری فُقد
وَأبِی سُبْحَانَهُ أَنْ تُقْبِرَ
وَأَبِی سُبْحَانَهُ أَنْ تُقْبِرَ
لَا تَحْزَنْ جُوعاً وَ لَا غُرْباً وَ لَا
تَبْکِ عَینَاکَ إِذَا خَطَبَ عِیراً^{۱۱}
(امین، بی تا/۱: ۳۰۷)

حافظ با لهجه کوبنده به ثروتمندان سرمست که در جامه های رنگارنگ می خرامند، از دوستان فقیر و بی پناه خود می گوید:

أیهَا الرافدون فی حَلَلِ الوُشْ
ی یجُرُونُ للذُّیولِ افتخارا
إِنَّ فَوْقَ العِراءِ قوما جِاعا
یَتَوَارُونَ ذُلَّیةً وانکسارا^{۱۲}
(همان: ۱/ ۲۵۲)

۵. اعتراض به وضعیت اقتصادی کشور

بهار به وضعیت اقتصادی کشور نیز معترض است و در قصیده ای از زبان دختر گدایی می سراید:

همسایه روضه خواند و غذا داد، پس چرا
بیرون در به جمع فقیران غذا نداد...
(بهار، ۱۳۷۸: ۳۲۸)

البته بهار به اندازه حافظ به این موضوع اشاره نمی کند. حافظ که خود در فقر و تنگ دستی می زیسته است، در قصیده ای به گران شدن قیمت ها واکنش نشان می دهد و بر انگلیسی هایی که شعار عمران و آبادانی سر می دهند خرده می گیرد. او به مصلحانی که

در جهت عکس رفتار می‌کنند هشدار می‌دهد که شما زمین را اصلاح کردید، اما از خود مردم و فقرشان غافل شدید. فقری که گناه و بدبختی به ارمغان می‌آورد:

أيهما المصلحون ضائق بنا العيب	ش ولم تحسبوا عليه القياما
عزّت السّلعة الذليلة حتى	بات مسح الحذاء خطبا جساما
غدا قوت في يد الناس كاليا	قوت حتى نوى الفقير الصياما
أيها المصلحون رفقا بقوم	قيد العجز شيخهم و الغلاما
أيها المصلحون أصلحتم الأرض	وبئتم عن النفوس نياما
أصلحوا أنفسا أضرب بها الفق	ر وأحيا بموتها الأثاما ^{۱۲}

(امین، بی تا/۱: ۳۱۶)

شعر او هنر متعالی با اهداف پاک است. مثلاً در جشن خیریه برای نگهداری کودکان اغلب حاضران را مورد عطوفت قرار می‌دهد. او تعجب می‌کند که نوجوانی در سرزمین پر نعمت مصر از گرسنگی بمیرد:

عجبا أيفرسه الطوى في قلب حاضرة الجواضر^{۱۳}
(همان: ۲/ ۲۹۳)

۴. ۶. دفاع از حقوق زنان

در دیوان بهار، زن و خانواده جایگاه والایی دارد. «واژه زن ۳۶۲ بار، مادر ۱۴۴ بار و دختر ۴۱ بار در اشعار بهار تکرار شده است» (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۳۶). بهار در ستایش زن و تک‌همسری می‌گوید:

زن بود شعر خدا، مرد بود نثر خدا	مرد نثری سره و زن غزلی تر باشد
نثر هرچند به تنهایی خود هست نکو	لیک با نظم چو پیوست نکوتر باشد
زن یکی، مرد یکی، خالق و معبود یکی	هریک از این سه، دو شد، مهره به ششدر باشد

(بهار، ۱۳۷۸: ۳۵۴)

بهار به علم و دانش زنان بسیار اهمیت می‌دهد:

حجاب شرم و عفت بیشتر کن	کنون کازاد، ره پیمایی ای زن
به کار علم و عفت کوش امروز	که مام مردم فردایی ای زن

(همان: ۵۰۸)

البته در بعضی مواقع زیاده‌روی می‌کند و بی‌حجابی را زمینه‌ای برای پیشرفت زنان و جامعه می‌داند:

چادر و روی‌بند خوب نبود	زن چنان مستمند خوب نبود
جهل اسباب عافیت نشود	زن روبسته تربیت نشود

(همان: ۷۰۷)

آزادی زنان از دیگر قضایایی است که حافظ ابراهیم هم بدان پرداخته است. «او در این بین راه میانه را در پیش گرفته است؛ نه به آزادی مطلق زن معتقد است و نه عزلت و عدم حضور در جامعه؛ بلکه تعلیم و تربیت زن و توجه به آموزش و فرهنگ را که در راستای تعلیم و تربیت فرزند مهم است، حق مسلم او می‌داند. در حالی که بی‌حجابی زن و رهایی از هر قید و بندی را نمی‌پذیرد» (عبدالله، بی تا: ۹۳-۹۱).

من لی بتربیة النساء؟ فإِنَّهَا	فی الشرقِ علةٌ ذلک الإخفاق
الأم مدرسةٌ إذا أعَدَّتْهَا	أعددتْ شَعْباً طیباً الأعراق
الأم روضٌ إن تعهده الحیا	بالری أورقٌ أیما إیراق
أنا لا أقولُ دعوا النساءِ سوا فرأ	بین الرجالِ یجلنُ الأسواق
لیستِ نساؤکم حلی و جواهرها	خوف الضیاع تُصانُ فی الأحقاق
لیستِ نساؤکم أثاثا یقتنی	فی الدورِ بَینَ مخادع و طباق
فتوسطوا فی الحالینِ وأنصفوا	فالشرف فی التقیید و الإطلاق ^{۱۴}

(امین، بی تا/۱: ۲۸۳)

۴. ۷. تشویق به رفع اختلافات مذهبی

بهار به اختلافات مذهبی نیز بی توجه نبوده است. او اتحاد را رمز پیروزی مردم بر بیگانگان می‌داند. او ترجیح‌بندی برای تشویق مردم به اتحاد سروده است که یکی از بهترین اشعار اوست:

حکم اسلام و حکم پیمبر	بر تو و او و ما جمله جاری است
ما و اوی نباشد در اسلام	کاین سخن‌ها ز دشمن شعاری است
چار بار نبی صلح بودند	زین سبب جنگ ما و تو خواری است
تیشة ریشة دین عناد است	روز یکرنگی و اتحاد است

(بهار، ۱۳۷۸: ۱۳۱)

حافظ ابراهیم نیز به داشتن عزت دینی معروف است. چه بسا که همین گرامی‌داشت دین باعث علاقه او به عرب و آنچه رنگ‌وبوی عرب دارد شده است و عشق او به وطن کمتر از عشقش به دین نیست. اما این علاقه به دین باعث نشد که شاعر زمام تعصب را در دست گیرد (الجندی، بی تا: ۶۲). او قبلی‌ها را با بیان اینکه فرزندان یک وطن‌اند و دردهایشان یکی است مورد خطاب قرار می‌دهد:

قد ضمنا ألم الحیاة و کلنا	یشکو، فنحن علی السواء و أنتم ^{۱۵}
---------------------------	--

(امین، بی تا/۱: ۲۹۲)

او می‌داند که اختلاف ادیان نباید سبب حزب‌گرایی و تفرقه‌افکنی شود؛ از این رو به مسلمانان و مسیحیان در تمام بلاد عرب هشدار می‌دهد که قلب‌هایشان را از کینه پاک کنند:

یا قوم انجیل (عیسی) وأمة القرآن
لا تقتلوا الدهر حقداً فالملك الديان^{۱۶}
(همان/۲: ۷۳)

۴.۸. انتقاد از اوضاع اجتماعی و دینی

بهار در محرم سال ۱۲۹۸ شمسی با دیدن ریاکاری‌های عوام در مراسم عاشورا قصیده‌ای سروده که درخور تأمل است:

در محرم اهل ری خود را دگرگون می‌کنند از زمین آه و فغان را زیب گردون می‌کنند
گاه عریان گشته با زنجیر می‌کوبند پشت گه کفن پوشیده فرق خویش پر خون می‌کنند...
... بر یزید زنده می‌گویند هر دم صد مجیز پس شماتت بر یزید مردهٔ دون می‌کنند
پیش ایشان صد عبیدالله سر پا، وین گروه ناله از دست عبیدالله مدفون می‌کنند
(بهار، ۱۳۷۸: ۲۶۳-۲۶۲)

و در قصیدهٔ مستزادی در مذمت عوام می‌گوید:

دل من خون شد در آرزوی فهم درست ای جگر نوبت توست
جان به لب آمد و نشنید کسم جان کلام داد از دست عوام
(همان: ۲۱۰-۲۰۹)

حافظ ابراهیم نیز در اشعار خود عیوب اجتماعی چون ازدست‌رفتن حقیقت، تشتت آراء، بی‌بندوباری و عدم تحرک و پویایی مردمش را یادآور می‌شود:

تَضِيعُ الْحَقِيقَةَ مَا بَيْنَنَا وَيَصَلَى الْبَرِيءَ مَعَ الْمُذْنِبِ
كَمْ غَضَبِ النَّاسِ مِنْ قَبْلِنَا لِسَلْبِ الْحَقُّوقِ وَ لَمْ نَغْضَبْ
يَهْضُمُ فِينَا الْإِمَامَ الْحَكِيمَ وَبِكْرَمِ فِينَا الْجَهْلُ الْغَيْبِ^{۱۷}
(امین، بی‌تا/۱: ۲۵۹-۲۵۷)

۴.۹. بند و نصیحت

در اشعار هر دو شاعر بند و اندرز را به شکل‌های مختلف و به افراد گوناگون می‌بینیم. بهار هم مثل فردوسی بر خرد و اندیشهٔ پاک تأکید می‌کند:

هان ای بهار! مرد خرد شو که در جهان بند است بیژنی و مغاک است رستمی
اندیشه پاک‌دار و مدار ایچ غم از آنک اندیشه پاک‌داشتن است اصل بی‌غمی
(بهار، ۱۳۷۸: ۳۷۴)

و در مذمت حرص و طمع می‌سراید:

چون آز و طمع گردد با جان تو مقرون پیوسته خجل گردی اندر بر اقران
هر درد که داری تو ز آز و طمع توست دندان طمع کن که شود درد تو درمان
(همان: ۳۳۷)

حافظ ابراهیم اشعاری درباب کمک به مدارس و کودکان و تشویق دانش‌آموزان و دانشجویان دارد که نشان اعتلای شخصیت شاعر است و احساس مسئولیت و همدردی او را

نشان می‌دهد. او نیز علم و اخلاق را مهم‌ترین نصیب انسان از زندگی می‌داند:

وَالنَّاسُ هَذَا حِظُّهُ مَالٌ، وَذَا	عِلْمٌ، وَذَاكَ مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ
وَالْمَالُ إِنْ لَمْ تَدَّخِرْهُ مُحْصَنًا	بِالْعِلْمِ كَانَ نَهَايَةَ الْإِمْلَاقِ
وَالْعِلْمُ إِنْ لَمْ تَكْتَنِفْهُ شَمَائِلًا	تُعْلِيهِ كَانَ مَطِيئَةَ الْإِخْفَاقِ
لَا تَحْسَبَنَّ الْعِلْمَ يَنْفَعُ وَحْدَهُ	مَا لَمْ يَتَوَجَّ رُبُّهُ بِخَلَاقِ ^{۱۸}

(امین، بی‌تا/۱: ۲۸۰)

او در تشویق به ساخت پروژه دانشگاه، مجد و بزرگی عرب را در انتشار علوم می‌بیند:

حَيَاكُمُ اللَّهُ أَحْيَاوَا الْعِلْمَ وَالْأَدْبَا	إِنْ تَنْشُرُوا الْعِلْمَ يَنْشُرْ فَيْكُمُ الْعَرَبَا
و لا حياة لكم إلا بجامعة	تكون أملا للطلاب العُلا وأبا
بنی علی الإفک ابراجا مُشیدة	فابنوا علی الحق بَرجا يَنْطَحُ الشُّهْبَا
أنشأوا ألفا كُتاب و قد عَلموا	أن المصاييح لا تُغنى عن الشُّهْبِ ^{۱۹}

(همان/۱: ۲۶۷)

نتیجه‌گیری

همان‌طور که در مقدمه هم اشاره کردیم، این دو شاعر بزرگ ایران و مصر مضامین مشترک بسیاری در اشعارشان دارند. هردوی آن‌ها میهن‌پرست و ملی‌گرا هستند و هردو انگلیس را دشمن اصلی کشورشان می‌دانند. هردو موافق با آزادی زنان هستند؛ زیرا از نظر آن‌ها پیشرفت جامعه در گرو پیشرفت زنان است. آن‌ها از اوضاع سیاسی و اجتماعی و رجال حکومت انتقاد می‌کنند. که البته انتقادهای بهار بسیار تندتر و صریح‌تر از انتقادهای حافظ ابراهیم است. و هیچ ترسی از سران حکومت ندارند؛ درعین حال بهار در بعضی اشعار از حکومت وقت حمایت کرده است، اما حافظ ابراهیم در همه اشعار به نفع مردم سروده و از حکومت جانبداری نکرده است. آن‌ها در این راه سختی‌های زیادی کشیدند؛ بهار مصیبت‌هایی چون توقیف روزنامه‌هایش، زندان و تبعید را تحمل کرد و حافظ فقر و تنگدستی را به جان خرید. با این حال تا آخر عمر بر سر عقایدشان ماندند و از خود نامی نیک برجای گذاشتند.

اشعار آن‌ها سرشار از تاریخ منظوم کشورشان و بلایایی است که بر سر وطن و هم‌وطنانشان آمده است. زبانشان متفاوت است، اما عقایدشان یکی است و از این جهت اشعار آن‌ها را مردم همه زبان‌ها می‌پسندند.

پی‌نوشت

۱. اگر می‌خواهی سعادت را در کشور ببینی، پس مصری و مسلمان نباش.
۲. دست نگهدار ای سخنگوی دادگاه؛ ای کسی که در غفلت زمانه سیادت می‌کنی. تو جلاد ما هستی، فراموش نکن که ما به خاطر تو جامهٔ سوگواری بر تن کردیم.
۳. رود نیل را دگرگون کردند و روشنایی را از ما پوشاندند و ستاره را محو کردند و نسیم را بر ما حرام داشتند. ظلمی را دیدیم که بدان عدل گفته می‌شد و عطوفتی که دوست را از شراب پرحرارت سیراب می‌کند. به‌راستی که ما هرگز از عهد و پیمان با مصر دگرگون و متغیر نمی‌شویم، گرچه ما را در خاک، استخوان پوسیده بیابید.
۴. ما و کبوتران در اینکه قلاده و زنجیر از گردنمان رها نمی‌شود شبیه هم هستیم. ما را بد میندازید و آن‌گاه که به بیراهه رفتیم ما را هدایت کنید. افراد نادانی از ما کاری انجام دادند و شما با کینه و سنگدلی چند برابر به مقابله برآمدید. ای دادستان کل صبر کن بعد از اینکه به مرادت رسیده‌ای. پس آن‌گاه که برای قضاوت نشستی به یادآور عهد مصر را پس قطعاً تو قلب‌ها را آرامش دادی.
۵. گروه و هیئت‌ها نامه‌ای از تو برایمان فرستادند که وجودمان به خاطر آن نامه در زبانهٔ آتش قرار گرفت. چه می‌گوییم حال که تو راستگوترین مایی، اما سیاست است که دروغ می‌گوید. تویی کسی که با گزارش‌ها و نوشته‌هایت خیر و رفاهمان منسوب به اوست.
۶. فرد گزارشگر (لورد کرومر) بر ما ظلم روا داشت و ما را به کفران عطا و نعمت‌های (انگلیس) متهم کرد. مصریان را به اشغال همیشگی سرزمینشان بشارت ده.
۷. بگو به آن طرفدار و جانبدار که آیا خون‌هایمان را دیدید که جاری می‌شود و آیا بعد این خونریزی صلحی است؟ دوستی‌مان به پای شما ریخته شد و برایمان معلوم شد که بی‌طرفی دشمنان چون نقابی بر ظاهر آن‌هاست. به‌راستی که ما صفوفمان را برای جهاد فراهم آوردیم. خواهیم مرد و زنده خواهیم شد، درحالی‌که ما بزرگوارانیم. کسی در میان ما نیست که آرزوی دوستی با شما را داشته باشد.
۸. بعد از جانبداری‌تان نباید خلق و خویتان را به یاد آورید، چراکه مصیبت شما و ما یکسان است. با خلق و خویتان جنگیدیم تا با اخلاق ما بچنگید و هر دو ملت رنج‌دیده شدند.
۹. تاریکی رنگ باخت و سپیده زد، پس کی می‌خوابی؟ آیا دلشوره تو را بی‌خواب کرده یا عشق؟ به جانت سوگند که جز برای (به عشق) مصر شب‌زنده‌داری نکنم و جز برای آن هیچ آرزویی ندارم. قطعاً سست شدیم و پراکنده و متفرق. پس نه تلاشی از کسی است و نه توافق و سازگاری. جایگاهمان در سرزمین مصر تیره و تباه شد و وضع و حال غیر ما نیکو گردید. حسین حسین پس تو برای این سرزمینی پس طالبان حقیقت را که در خواب به سر می‌برند بیدار کن. روزی به وعدهٔ این قوم (انگلیس) اعتماد نکن، چراکه ابرهای بی‌باران در رأس ابرها هستند یا فرمانروای ابرهای دیگرند.
۱۰. ای کودک بشارت باد تو را خداوند مقدر داشته بر ما که (بعد از توجه به تو) حیاتی دوباره پیدا کنیم. خدا زندگی آزادی را رقم‌زده و از اینکه تو (از فرط گرسنگی و بیچارگی) در قبر جای‌گیری امتناع کرده است. نترس از گرسنگی و عربانی و چشمانت گریان نباشد آن‌گاه که مصیبت بزرگی بر تو فرو می‌آید).

۱۱. ای مرقه‌هایی که در لباس‌های رنگارنگ خرامان دامن می‌کشید. همانا بر فراز برهنگی و محرومیت قوم گرسنه‌ای هستند که ذلت و شکست را پنهان می‌کنند.
۱۲. ای مصلحان! عرصه زندگی بر ما تنگ شده است و خیزش و حرکت را در این زندگی امر پسندیده‌ای نمی‌دانید. کالاهای بی‌ارزش باارزش شدند تا جایی که واکس کفش چیز بزرگ و باارزشی شد. غذای ناچیز در دست مردم بسان یاقوت کم‌یاب و گران‌بها شده، به طوری که فقیر نیست روزه کرده است. ای مصلحان مدارا کنید با قومی که ناتوانی پیر و جوانش را در بند کشیده است. ای مصلحان شما زمین را اصلاح کردید، درحالی‌که از مردمانش غافلید. جان‌هایی را اصلاح کنید که فقر بر آن‌ها خسران رسانده و از هلاکتشان گناهانی پدیدار شده است.
۱۳. شگفتا آیا در قلب این سرزمین متمدن و پر نعمت (مصر) گرسنگی او را می‌کشد.
۱۴. چه کسی به دنبال تربیت زنان است؟ چرا که زن با تربیت ناصحیح علت عقب‌ماندگی مشرق زمین است. مادر مدرسه‌ای است که هرگاه او را آماده کنی در واقع ملتی پاک‌نژاد را پرورانده‌ای. مادر باغی است که اگر باران سیرابی باغ را برعهده گیرد، بارور می‌کند آن باغ را چه باروری. من نمی‌گویم زنان را بی‌حجاب در میان مردان رها کنید تا در بازارها و اماکن عمومی حاضر شوند. زنانان زیور و جواهر نیستند که به خاطر ترس از نابودی و گم‌شدن در ظرف چوبی کوچک نگهداری شوند. زنانان وسیله نیستند که بین اتاق‌ها و گنج‌ها نگهداری بشوند. در هردو حالت راه میانه را در پیش گیرید و منصف باشید؛ پس هم تاجر و هم آزادی مطلق هردو باعث شکست و ناکامی است.
۱۵. درد زندگی ما را در خود گرفته و هم ما و هم شما شکوه می‌کنیم.
۱۶. ای قوم عیسی و امت قرآن (مسلمان) از روی کینه همدیگر را نکشید چراکه همه ادیان دارای سیادت‌اند.
۱۷. حقیقت بینمان از دست رفته است، به گونه‌ای که بی‌گناه به همراه گناهکار عذاب می‌بیند. چه بسیار که مردمان قبلمان به خاطر منع حق و حقوقشان به خشم آمدند و حال که ما خشمی به خود راه ندادیم. پیشوای دانا در میانمان به خواری می‌گراید و نادان احمق بزرگ داشته می‌شود.
۱۸. و مردم بهره و نصیبشان مال است و عده‌ای ثروت و دیگری کرامات اخلاقی و اگر مال را در زمینه علم ذخیره نکنی نهایت فقر و نداری است. علم اگر با اخلاق متعالی همراه نباشد، محل ناامیدی و ناکامی است. گمان نکن که علم به تنهایی عالم بی‌اخلاق را سود می‌رساند.
۱۹. خداوند شما را زنده بدارد که علم و ادب را زنده نگه داشتید، اگر علم را منتشر کنید مجد و شکوه عرب در شما گسترش می‌یابد. زندگی شما در گرو وجود دانشگاه است. دشمنان برپایه دروغ برج‌هایی را بنا کردند، پس شما هم برپایه حق برج‌هایی برافرازید که به شهاب‌سنگ‌های آسمان برسد. هزاران کتابخانه بسازید و بدانید که چراغ‌ها ما را از شهاب‌های پرنور بی‌نیاز نمی‌کنند (کتابخانه ما را از مکتب‌خانه‌های کوچک در شهر و روستا غافل نمی‌سازد).

منابع

اسکاربیت، روبر (۱۳۷۴) *جامعه‌شناسی ادبیات*. ترجمه مرتضی کتبی. تهران: سمت.

امین، احمد با مشارکت احمد زین و ابراهیم الیاباری (بی‌تا) *حافظ ابراهیم*. جلد اول و دوم. بیروت: دارالعودة.

بهار، محمدتقی (۱۳۷۸) *دیوان اشعار شادروان محمدتقی بهار (ملک الشعراء)*. تهران: سمیر.
پورنامداریان، تقی (۱۳۸۳) «هماهنگی صورت و معنی در شعر بهار». مجموعه مقالات بهار پنجاه سال بعد، به کوشش علی میرانصاری، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی: ۶۵-۹۱.
الجنیدی، عبدالحمید السند (بی‌تا) *حافظ ابراهیم شاعر النیل*. قاهره: دارالمعارف.
حاکمی، اسماعیل (۱۳۸۰) «مروری بر سبک شاعری بهار». ضمیمهٔ *مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*: ۳۳-۴۱.

حسین، طه (۱۹۶۰م). *حافظ و شوقی*. قاهره: مکتبه الخانجی.
حسینی، مریم (۱۳۸۷) «زن شعر خداست». مجموعهٔ مقالات *یادی دوباره از بهار*. به کوشش سعید بزرگ بیگدلی. تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی: ۳۳۵-۳۴۸.
دهقانی، محمد (۱۳۸۰) *پیشگامان نقد ادبی در ایران*. تهران: سخن.
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰) *با کاروان حله*. چاپ ششم. تهران: علمی.
الزیات، احمدحسن (بی‌تا) *تاریخ الأدب العربی*. قاهره: دارالنهضة.
صفوی، کورش (۱۳۸۳) *از زبان‌شناسی به ادبیات*. جلد اول: نظم. تهران: سورهٔ مهر.
عبدالله، سعید محمود (بی‌تا) *حافظ ابراهیم دراستهٔ تحلیلیهٔ لسیرته و شعره*. اسکندریه: دارالفارابی.
عبدالمطلب، محمد (۲۰۰۷م). *شوقی و حافظ فی مرآة النقد*. جلد دوم. المجلس الأعلى للثقافة.
غنیمی هلال، محمد (بی‌تا) *دورالأدب المقارن فی توجیه دراسات الأدب العربی المعاصر*. قاهره. نهضة مصر.

الفاخوری، حنا (۱۹۵۰م). *الجامع فی تاریخ الأدب العربی*. بیروت: دارالجيل.
فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۵) *بهار شاعر بزرگ معاصر*. مجلد اول. از کتاب یکصد و دهمین سالگرد میلاد بهار. به کوشش سیدهادی حائری. تهران: حدیث: ۳۶۰-۳۷۴.
ندا، طه (۱۹۹۱) *ادب المقارن*. بیروت: دارالنهضة العربیه.
نوفل، یوسف (۱۴۱۸ هـ.ق). *شاعر الشعب و شاعر النیل*. قاهره: دارالمصرية.